

سخنرانی یاسمین میظر به مناسبت ۸ مارس

در جلسه کمیته ضد سنگسار در پاریس

امسال تشکلهای زنان در ایران تصمیم گرفتند مراسم روز ۸ مارس را به مبارزه با خشونت علیه زنان اختصاص دهند. من هم با آنها هم نظر هستم که خشونت علیه زنان در خانه و در سطح جامعه از یکدیگر جدایی نپذیرند و مشکلات امروزی ما زنان ناشی از زندگی خصوصی و اجتماعی مان است. اما در ادامه ی همین بحث تاکید دارم که این خشونت، اگرچه در جوامع بنیادگرای مذهبی اسلامی بی ربط به ایدئولوژی حاکم و ارگانهای قدرت آن نیست، زمینه ی پیدایش آن محدود به چنین جوامعی نبوده، بلکه رابطه ی مستقیمی با موقعیت کاری زنان و عدم توانایی آنها برای دستیابی به استقلال اقتصادی در این مرحله از رشد سرمایه دارد. کوشش نظام سرمایه جهانی برای دستیابی به بازارهای جدید و فایق آمدن بر بحرانهای دوره ای و ساختاری بر موقعیت زنان تاثیر مستقیمی میگذارد؛ کوششی که به جنگهای خونین، گسترش فقر، اعتیاد، فحشا و فساد انجامیده است. مبارزه زنان برای دستیابی به استقلال اقتصادی و مبارزه ی زنان برای دستیابی به برابری در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و البته علیه خشونت، بر بستر چنین بحران سیاسی اقتصادی صورت میگیرد و از اینروست که من تم زن - کار و برابری اقتصادی را موضوع سخنرانی خود در این جلسه قرار داده ام. چرا که اگر بپذیریم که برابری واقعی (و نه صوری) زنان تنها در شرایط برابری اقتصادی میسر است، لازم است بر مسأله زنانه شدن فقر و گسترش فحشا و اعتیاد، کار موقت، کار کنتراتی و کم درآمد زنان، مسأله اشتغال زنان و حقوق برابر برای کار برابر در سرمایه داری جهانی تامل کنیم. پایین آمدن نرخ رشد، گسترش جهانی شرکتهای غول آسا، تمرکز انباشت سرمایه در سرمایه مالی، همزمان با کساد پایه تولیدی به بلاتکلیفی و بی ثباتی اقتصادی سرمایه دامن زده و در نتیجه به هاری آن افزوده است. قربانی اول این بحران اقتصادی در سطح جهان و از جمله در ایران زنان هستند. چرا که همچنان نیروی کار اضافی به حساب می آیند و در ارگانهای تصمیم گیری سیاسی و اقتصادی در جوامع مردسالار نقش تعیین کننده ای ندارند.

دولتهای ملی نه تنها سوبسیدهای مالی کلانی به شرکتهای می پردازند تا سودشان را دوچندان سازند بلکه قوانین بیشماری در دفاع از آنان به تصویب میرسانند، مالیات از مردم کم درآمد را خرج میکنند تا به یاری شرکتهای و سرمایه داران بپردازند، قوانین بیکارسازی و خصوصی سازی را تدوین میکنند و قربانیان این سیاستها را بدون هیچ پوشش رفاهی در برابر حمله بی امان سرمایه تنها میگذارند. ادعا و نقش همه دولتها در بهبود امور رفاهی روز به روز تضعیف شده است. آموزش رایگان و برابر، بهداشت رایگان، مهد کودک رایگان و دیگر نشانه های دولت رفاه حتی در کشورهایی که احزاب به اصطلاح سوسیال دمکرات در آنها در قدرت هستند، کنار گذاشته شده است. برخی دولتها برای دستیابی به منابع طبیعی جدید یا به حرکت در آوردن بخشی از اقتصاد، جنگ افروزی در منطقه ما را به «جهاد» بنیادگرایان مسیحی تبدیل کرده اند و عده ای در دفاع از اسلام بنیادگرا جهاد اسلامی را تبلیغ میکنند. از اینروست که جنگ و فقر در سطح جامعه شرایطی به وجود آورده است که زندگی روزمره زنان ایران و جهان را با خشونت و فقر درهم آمیخته است. اما در عین حال جنبش اعتراضی زنان علیه جنگ، علیه بنیادگرایی مذهبی (چه از نوع اسلامی و چه از نوع مسیحی - یهودی آن) گسترش یافته است. مقاومت بخش گسترده ای از زنان در جنبش جهانی ضد سرمایه داری، نقش مهمی می تواند داشته باشد. زنان ایران، در حد چشمگیری در هر دو زمینه فعال شده اند. این هر دو باعث امیدواری و خوشبینی است.

اهمیت خانواده در اقتصاد سرمایه داری تنها محدود به روابط شخصی و فردی نیست بلکه خانواده به مثابه واحد پایه ی جامعه عمل میکند که باید در رابطه با دولت و بازار درآمد خود را تنظیم کند. حقوق پایین کار زنان شرایطی بوجود آورده که استراتژی اکثر خانواده ها همچنان بر اساس کار مرد و «کمک نسبی» او به کار خانه و کار نیمه وقت و منعطف زنان و ادامه ی کار خانه توسط زنان استوار است. چنین روندی با منطق حفظ سطح درآمد خانواده همخوانی دارد. علاوه بر این نوسانات اقتصادی و افت و رکود اقتصادی همیشه دولتها را وادار میکند از بودجه های رفاهی بکاهند و این روند در دو دهه اخیر در اروپا و آمریکا نتایج ویژه ای در افزایش کار زنان در بخش بی حقوق و پر زحمت نگه داری از فرزندان، اقوام مسن، بیماران خانواده داشته است تا حدی

که برای بسیاری از زنان کارگر، وقت برای کار بیرون باقی نمی ماند یا در مورد طبقه ی متوسط خرج استخدام نگه داری فرزند دستاورد مالی کار بیرون را از بین میبرد.

برخلاف نظر کسانی که معتقدند جهانی شدن سرمایه، پیش بینی آدام سمیت مینی بر از بین رفتن نقش دولت ملی در نظام سرمایه را میسر میسازد، باید گفت اگرچه نقش دولت ملی با گذشته تفاوت‌های اساسی دارد ولی دولت همچنان نقشی تعیین کننده دارد: نه تنها سوبسیدهای مالی کلانی به شرکتها میپردازد (تا سودشان را دوچندان سازد) بلکه قوانین بیمه‌داری در دفاع از آنان به تصویب میرساند، مالیات از مردم کم درآمد را خرج میکند تا به یاری شرکتها بپردازد، آنها را در برابر رقابت نجات دهد، قوانین بیکارسازی و خصوصی سازی را تدوین کند و ... به عبارت دیگر نقش دولت بیشتر هم شده است. تفاوت این است که در امور رفاهی عموم دخالتی نمیکند، تضمین ایجاد مهد کودک، آموزش رایگان و برابر، بهداشت رایگان و تظاهر به اینکه نقشی در دفاع از سرمایه های بزرگ ندارد را کنار گذاشته است. در مواردی نقش مخرب دولت بیشتر هم شده است. مثلا برای دستیابی به منابع طبیعی جدید یا به حرکت در آوردن بخشی از اقتصاد، جنگ افروزی میکند.

بررسی مبارزه ی زنان ایران و جهان برای برابری باید قبل از هر چیز این سوال را مورد توجه قرار دهد: اگر ادعای سرمایه مینی بر اینکه با کالایی شدن نیروی کار، تبعیض جنسی، ملی، نژادی ... از بین میرود، درست باشد، باید پرسید چگونه است که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته ما نه تنها شاهد تقلیل این تفاوتها نیستیم، بلکه هر روز شاهد گسترش تبعیضات علیه زنان و شکلگیری فرمهای جدیدی از تشدید این تفاوتها، البته گاه با سوء استفاده از گفتمان فمینیستی، هستیم؟

طی سه دهه ی اخیر تعداد زنان شاغل در برخی حرفه ها و رشته ها بالا رفته، عده ای از زنان مسئولیتهای بالا در برخی پستهای دولتی، فرهنگی، سیاسی به عهده دارند، قوانین متعددی برای جلوگیری از تبعیض علیه زنان در آموزش و کار به تصویب رسیده است... از طرف دیگر فشارهای اجتماعی بیمه‌داری بر زنان باقی است، در خانه و در محیط کار مردسالاری همچنان حاکم است، خشونت علیه زنان ادامه دارد و بنا به برخی تحلیل ها رو به افزایش است. تعداد بیمه‌داری از زنان در انگلیس و ایالات متحده، دو کشور سرمایه داری پیشرفته، با فقر روزافزون روبرو هستند، مشاغل خاصی همچنان ویژه ی زنان و مشاغل دیگری مختص مردان باقی مانده اند.

برخی فمینیستهای امریکایی عقیده دارند «این مرحله از مبارزات زنان با دوره خاصی از بازسازی سرمایه داری همزمان است که طی آن اگرچه جداسازی سنتی بر اساس جنسیت از بین رفته، اما از طرف دیگر محدودیتهای برابری قانونی هم به بهترین وجهی خود را نشان می دهد. بازسازی اقتصادی دو دهه اخیر، با از بین رفتن دولت رفاه، نظم جدید جنسیت، سختی ها و مشکلات اقتصادی خاص خود را برای اکثریت عظیم زنان بوجود آورده است. نگرانی اقتصادی همپای استقلال روزافزون جلو آمده است. استقلال اقتصادی به بهای کار دوبرابر، و آزادی شخصی به قیمت آزار و ستم بدست آمده است» (ب. فاولر).

اگر در دهه های ۶۰ و ۷۰ جنبش زنان میتوانست در کنار اتحادیه های کارگری، با همه ساختار و تشکیلات مردانه شان، دستاوردهایی در کسب حقوق برابر و کار برابر بدست آورد در دو دهه اخیر ضعف و در مواردی از بین رفتن قدرت این اتحادیه ها، سندیکاها خصوصا در برابر سیاستهای جدید سرمایه جهانی، توانایی جنبش زنان را برای کسب حقوق برابر مشکل و در مواردی غیر ممکن کرده است. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری با تغییر نوع کار ما شاهد کار نیمه وقت، کم درآمد و بدون امنیت جمعیت کثیری از زنان هستیم که در برابر صاحبان سرمایه هیچ حقوقی ندارند و روزبه روز فقر بیشتر، در آمد کمتر و توأم با آن حفظ مسئولیتهای بیمه‌داری رابطه با نگهداری فرزندان و کارخانه را به عهده دارند. در عین حال زنان با کارگرانی که مزدشان بسیار اندک است (در کشورهای چون هند) رقابت میکنند (مثلا در مراکز تلفنی).

موج اول فمینیسم در اروپا و امریکا حق شهروندی را برای زنان بدست آورد، موج دوم اجازه داد زنان به عنوان عرضه کنندگان آزاد نیروی کارشان، بسیاری از محدودیت های خانوادگی بر کار را در سطح قانونی آن از بین ببرند. شکی نیست که بخش عمده ای از زنان مرفه، بهره مند از آموزش عالی توانسته اند در دستیابی به مقام یا شغل مناسب حق خود را بگیرند، عده ای از زنان صاحب سرمایه توانسته اند از موقعیت طبقاتی خود استفاده کنند ولی برای اکثر زنان چنین موقعیتهایی وجود نداشته و ندارد.

دانشگاه به مثابه زمینه ساز «ارتقای طبقاتی»، یا وسیله ی به تاخیر انداختن بیکاری، اهمیت ویژه ای پیدا کرده است و در ایران نیز درصد دخترانی که وارد دانشگاه میشوند به صورت چشمگیری بالا رفته است. با اینهمه

ما شاهد تغییر اساسی در موقعیت شغلی زنان نیستیم. در بریتانیا، هر سال در امتحانات پایان دوره دبیرستان (ورود به دانشگاه) دختران دانش آموز بالاترین نمره را به دست می آورند. با اینهمه ۳ تا ۴ سال بعد این روند درست برعکس میشود. و هرچه بیش برویم زنان در بازار کار و امور دانشگاهی عقبتر میروند. دختران جوان با «مقرارت» ویژه ای در مورد شکل ظاهر و هیكل زنان روبرو هستند که از جنبه هایی در تاریخ بی سابقه است، خصوصا در شرایطی که عموما زنان نسبت به نظر دیگران در مورد هیكل یا قیافه شان حساس تر از مردان هستند. بیماری هایی چون «آنروکسیا» (لاغری اجباری) پاسخی به این نظم و مقرارت جدید است که با ایجاد توهم نسبت به آنچه «افسانه ی زیبایی» است در جوامع غربی حکمفرماست. نایومی وولف می نویسد: «بیش از دو سوم زنان جوان در دانشگاهها و مراکز آموزشی ایالات متحده آمریکا، دچار نوعی افسردگی و کمبود انرژی هستند». درصد پایین دانش آموزان دختر در رشته های فنی، علمی ضامن ادامه ی تقسیم کار بر اساس جنسیت است. در دانشگاههای بریتانیا اگرچه بیش از ۵۰ درصد دانشجویان سال اول را زنان تشکیل میدهند در بخش فنی هم چنان بیش از ۹۴ درصد دانشجویان را متقاضیان مرد تشکیل میدهند.

افسانه حقوق برابر برای کار برابر

حقوق متوسط هفتگی زنان در بریتانیا ۱۸۵ پوند است، حقوق متوسط مردان ۳۸۵ پوند. حقوق زنانی که در بخش خدمات اجتماعی، نگه داری از کودکان یا سالمندان کار میکنند به طور متوسط حدود ۴ پوند در ساعت است. (یعنی کمتر از حداقل حقوق ساعتی). در تعریف نوع کار در بسیاری از کشورهای اروپایی و امریکا مشاغل سنتا زنانه حقوق کمتری از کارهای مردانه دارند در حالیکه دلیل موجهی برای این تمایزها وجود ندارد. مثلا مزد ساعتی پرستاری (کار زنان) کمتر از مزد ساعت دستیار دامپزشکی (کار مردانه) است. دستمزد تمیز کردن زمین (کار زنان) از دستمزد تمیز کردن شیشه و دیوار (کار مردان) کمتر تعیین شده است. دادگاههای متعدد در چهارچوب «حقوق برابر برای کار برابر» تغییری در این رابطه ایجاد نکرده است. در مواردی شرکت زنان در یک شغل توجیه پایین آمدن حقوق آن بخش شده است مثلا شغل تدریس دانشگاهی.

تغییر تقسیم کار بر اساس جنسیت که در دراز مدت تنها راه تضمین برابری زن و مرد است به تغییرات اساسی در سازماندهی امور رفاهی، خانوادگی و وابسته است. تقسیم کار برابر بین زن و مرد تنها یکی از زمینه های تغییر مناسبات فرهنگی - اجتماعی است، کار خانه، نگه داری از فرزندان، بیماران، سالمندان، وقت چندانی برای توسعه ی فرهنگی، آموزشی، یا اشتغال برای زن در جامعه ی سرمایه داری باقی نمیگذارد. زن شوهر دار بی فرزند اقلا ۳ ساعت در شبانه روز به کار بی حقوق مشغول است، اگر یک فرزند داشته باشد این رقم به ۷ ساعت میرسد. از طرف دیگر از آنجا که دلایل حقوقی برای توضیح نابرابری های جنسی وجود ندارد، برخی به دنبال دلایل ژنتیک، بیولوژیک برای توضیح نابرابری زن و مرد هستند. به عبارت دیگر دستاوردهای حقوقی فمینیسم به ضد خود تبدیل شده است.

اینجا لازم است تاکید کنیم که جنبش زنان به لحاظ نظری از سرمایه داری مستقل است ولی در واقعیت مادی شدیداً از آن متأثر است. آنچه ما شاهد بودیم این است که در عرصه قدرت عناصری از جنبش فمینیستی که بهترین توانایی را برای باز تولید طبقه حاکم در اختیار داشتند، انتخاب شده و در خدمت سرمایه قرار گرفته اند. از طرف دیگر بسیاری از میانجیگری ها که ممکن بود فشار بازار را تخفیف دهند، شکسته شده اند، مثلا میانجی گریهای خانوادگی و جمعی که در گذشته افراد را در برابر سختگیریهای بازار حمایت میکرد. سرمایه داری از قدرت کار زنان ممتاز استفاده کرده است تا بر سرمایه فراگیرش را بیفزاید، سرمایه ی اقتصادی، سرمایه ی فرهنگی و سرمایه اجتماعی. ما همچنین شاهد استفاده ی اشکال تجاری فرهنگ عامیانه و تلویزیون (که زنان به تعداد زیادی مصرف کننده آن اند) هستیم برای اینکه اشکال مستقل فرهنگ ضد سرمایه داری را در هم بشکنند.

طی چند دهه ی اخیر بسیاری از فعالین فمینیست به مددکاران اجتماعی تبدیل شده اند که اگر چه در سطح اتحادیه های کارگری، بازرسان و مددکاران اجتماعی، بهداشتی یا مسئولان امور دولتی نقش مهمی در بهبود شرایط زنان کارگر و زحمتکش دارد، اما این بخش از فمینیسم نیز در غیاب یک کارزار فکری جدی و مصمم به بخشی از نظام موجود تبدیل شده است و کمتر اساس سرمایه داری جهانی را زیر سوال میبرد. به عبارت دیگر وابستگی به دستگاههای دولتی (ولو سیستم رفاهی) رادیکالیسم این بخش از فمینیسم را تضعیف کرده است.

جمهوری اسلامی و نظام سرمایه

برخلاف نظریه‌های آکادمیسین‌های ایرانی که مشکل ایران را دوری از نظم نوین سرمایه جهانی میدانند، جمهوری اسلامی ایران، جدا از ویژگی‌های خاص مذهبی، خصوصا از اوایل دهه ۹۰ به بعد، در چهارچوب این نظام جهانی عمل کرده است و اتفاقا در پیشبرد سیاست‌های اقتصادی آن، از بسیاری از کشورهای منطقه فعالتر بوده است. در سال ۱۹۹۱ پذیرش وام ۲۵۰ میلیون دلاری از بانک جهانی و در پی آن پذیرش وام ۸۵۰ میلیون دلاری از همین بانک، درگیری ایران در اقتصاد «سرمایه جهانی» را دوچندان کرده است. سیاست تعدیل اقتصادی، قطع سوبسیدها و کنترل بر قیمت که باعث تورم شد، بیکار کردن‌های جمعی در ایران از این سالها آغاز شد. برگشت سربازان، بسیجی‌ها از جنگ، نرخ بیکاری را به درصدهای نجومی رساند و در ایران، مثل بسیاری از کشورهای دیگر توسعه نیافته از آنجا که غالبا تامین اجتماعی و حق بیکاری موجود نیست، فقر (و نه انتخاب) زنان را وادار کرد در پی کار دوم (یعنی علاوه بر کار فرزندان و خانه) باشند. این کارها غالبا موقت، نیمه وقت و با حقوق پایین بودند. ۲ سال پیش جمهوری اسلامی قبول داشت که ۳ میلیون زن در ایران تنها نان آور خانواده هستند. (زنان بیوه، طلاق گرفته، همسران مصرف کنندگان مواد مخدر ...)

بیکارسازی و کار زنان در ایران

در این رابطه باید به ۳ مرحله اشاره کرد. بیکار سازیهای بلافاصله پس از به قدرت جمهوری اسلامی. دوره جنگ و اجبار دولت برای استفاده از نیروی کار زنان و سپس دوره ی پس از جنگ ایران و عراق. که هرکدام از این ۳ دوره با بحرانهای ویژه ی سیاسی اقتصادی رژیم همراه بوده است. تاکید من در این بحث بر دوره اخیر پس از جنگ ایران و عراق است.

کار در کارخانه

در شرایطی که میلیونها کارگر بیکار شده اند، در شرایطی که صاحبکاران حقوق کارگران را ماههاست نپرداخته اند، پیدا کردن کار برای زنان غیر ممکن شده. در کارخانه های صنعتی روند اخراج زنان یا تشویق آنان به ترک کار که از اولین سالهای پس از انقلاب شروع شده بود، سرعت یافته. صاحبکاران با افزایش ساعات کار، با انتقال کار سنگین بدنی به زنان، حتی در مواقع بارداری، بالا بردن سرعت دستگاههای تولیدی، کوتاه کردن مرخصی دوران بارداری و حذف تسهیلات این دوره، بیکارگیری مقرارت تنبیهی مانند اخراج و جریمه، شرایطی را بوجود آورده اند که عملا کار کردن زنان در کارخانه را اگر نه غیر ممکن که مشکلتر از همیشه کرده است. مصاحبه با زنان کارگر نشان دهنده ی مشکل حقوق برابر برای کار برابر است. تقسیم کار در کارخانه براساس جنسیت عدم دسترسی به کارآموزی حرفه ای و فنی، تفاوت میزان پرداخت بیمه در دوران بیماری همه و همه موقعیت زنان در محیط کارخانه روز به روز بدتر میکند.

کار در بخش دولتی

سنتا چه در ایران و چه در سطح جهان زنان در بخش دولتی کار میکنند و به همین دلیل نه فقط سیاستهای جمهوری اسلامی در سالهای اول به قدرت رسیدنش در ایجاد آپارتاید جنسی، حجاب اجباری، تغییر ساعات مدارس برای تشویق زنان به ترک کار های دولتی پی آمدهای خاص خود را به بار آورد، سیاستهای خصوصی سازی گسترده در بهداشت، آموزش، بخشهای خدمات عواقب فجیع تری برای موقعیت کاری زنان در ایران بوجود آورده است. شرکت پرستاران، معلمان در اعتراضهای صنفی، سیاسی چند ماه اخیر، خصوصا علیه خصوصی سازی بهداشت، حقوق پایین و شرایط سخت کار معلمان، نشانه هایی از آن است.

کارخانه های نساجی، بافندگی، تولید مواد غذایی وابسته به دولت یا بنیاد مستضعفین که غالباً عدم پرداخت حقوق (در مواردی ۲۰ ماه) جزو روند عادی کارشان شده است و خصوصی سازی هایی که به بیکاری فوری می انجامد موقعیت کارگران زن را در این بخش فاجعه آلوده تر از همیشه کرده است.

کار در کارگاههای کوچک کار خانگی

کوششهای ولو ناقص جمهوری اسلامی برای عقب نیفتادن از قافله سرمایه جهانی، ویژگیهای خاص خود را پیدا کرده است. تصویب دو لایحه معاف کردن کارگاههای زیر ۵ نفر از شمولیت قانون کار و مشخصاً لایحه جدید استفاده از کار تولیدی زنان در خانه ها گسترش پیدا کرده است و کارفرمایان برای پرداخت دستمزدهای پایینی که مردان حاضر به پذیرش آن نیستند، از کار زنان در کارگاههای کوچک یا در کار خانگی استفاده میکنند. در کارخانه ها و کارگاهها به منظور اجتناب از ایجاد مهد کودک، پرداخت دستمزد زنان کارگر در دوران حاملگی، صاحبان سرمایه آشکارا میگویند: «استخدام زنان در دسر دارد و به صرفه نیست». علاوه بر این در برخی کارخانه ها صاحب کارخانه به دلایل عقیدتی (یا تحت پوشش آن) همچنان حاضر به استخدام زن و مرد در یک بخش کارخانه نیستند و آپارتاید جنسی مانع از کار دادن به زنان میشود.

در کارگاههای کوچک، که محل کار اکثر زنان کارگر است، زنان ۶ روز هفته ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار میکنند و بابت آن حقوقی کمتر ۲۲ هزار تومان در هفته دریافت میکنند. این کارگاهها عمدتاً فاقد امکانات بهداشتی، نور کافی و درجه حرارت مناسب هستند و کارگران زن در این بخش از مرخصی دوران زایمان، مهد کودک، شرکت تعاونی مصرف... بی بهره هستند. اگرچه در اکثر این کارگاهها قانون کار هیچگاه رعایت نمیشد و برخی از زنان کارگر این کارگاهها اطلاعی از قانون کار ندارند ولی تصویب معافیت کارگاههای زیر ۵ نفر و بعد معافیت کارگاههای زیر ۱۰ نفر از ۳۰ ماده قانون کار باعث شده، تعداد زیادی از صاحبان کارگاههای بزرگتر تعداد کارگران را کم کنند تا از تظاهر به رعایت قانون کار نیز معاف شوند.

بخش وسیعی از زنان ایران برای امرار معاش خود و خانواده شان کار خانگی می پذیرند. ادغام کار خانگی و کار تولیدی مشکلات اساسی برای زنان کارگر بوجود آورده است. زنان کارگر خانگی علاوه بر همه وظایف روزمره خانه داری، و نگهداری از فرزندان باید هر شبانه روز ساعات طولانی به کار بپردازند و غالباً زنان مجبورند ساعاتی از شب را صرف تمام کردن کار خود نمایند، تازه پس از سود دلالت و صاحب کارگاه، درآمد ناچیزی نصیب این زنان میشود.

حضور معدودی از زنان در مشاغل حرفه ای، در وکالت، در انتشارات، در مسئولیتهای دولتی، به عبارت دیگر پیشرفت نسبی انگشت شماری زنان نخبه ی جامعه ایران، نباید باعث شود ما موقعیت اسفبار جمعیت قریب به اتفاق زنان جامعه کشورمان را فراموش کنیم. «بهترین ایام برای اقلیت زنان بدترین ایام برای اکثریت زنان جامعه است». در ایران ما گاه بدترین حالات را داریم.

بدیهی است برابری زنان و مردان در قانون مدنی و قضایی خواست مهمی است و همه ما باید از مبارزه با مردسالاری و بنیادگرایی اسلامی و برای دستیابی به حقوق برابر دفاع کنیم، اما واجب است تاکید کنیم که مبارزه برای چنین خواستی برابری زن و مرد را میسر نخواهد کرد. در صدها کشور سرمایه داری برابری قانونی صوری بین زنان و مردان وجود دارد ولی این به معنی برابری جنسی نیست چرا که فاصله ی گسترده بین طبقات و اقشار جامعه برخورد مساوی در برابر قانون را غیر ممکن میسازد. از آنجا که برخوردهای فرهنگی و اجتماعی تحت تاثیر موقعیت طبقاتی و نوع درگیری در پروسه تولیدی است، از آنجا که آگاهی به قانون مدنی و بهره بردن از آن بستگی به موقعیت طبقاتی دارد، از آنجا که در ایران و بسیاری کشورهای دنیا فقر زنانه شده است، مبارزه زنان برای برابری از حد مبارزه برای برابری حقوقی باید فراتر برود.

طی بیست و پنج سال اخیر کلیه زنان ایران (از هر قشر و طبقه اجتماعی) قربانی سیاستهای ضد زن جمهوری اسلامی بوده اند ولی طبیعی است شیوه ی برخورد و امکانات زنان طبقات مرفه و متوسط با ستم وارد بر اکثریت زنان جامعه ی ما کاملاً متفاوت بوده است. اگر به مهمترین جنبه ی سیاست ضد زن جمهوری اسلامی، آپارتاید جنسی توجه کنیم، به رغم جداسازیهای بهداشتی و فرهنگی، زنان طبقات مرفه میتوانند با استفاده از بهداشت خصوصی، آموزش خصوصی، آموزش خارج از مرزهای ایران ... حداقل برخی از موانعی را که

جمهوری اسلامی در برابرشان قرار داده است بر طرف کنند. برای اکثریت زنان جامعه ی ما چنین امکانی وجود ندارد. ادعای اینکه جنبش زنان ایران فراطبقاتی است نفی این وضحات است.

در سطح جهانی سازمانهای دولتی یا بین المللی قادر به پاسخگویی به موقعیت زنان نیستند چرا که در نهایت جز تقویت وضع موجود کار دیگری از ایشان بر نمی آید. مبارزه برای برابری زنان الزاما از درون مرزهای ملی آغاز خواهد شد اگرچه پیروزی آن وابسته به پیروزی جهانی جنبش ضد سرمایه است. برای ما زنان ایران بررسی و برخورد انتقادی به دستاوردها و محدودیتهای جنبش فمینیستی در غرب اهمیت ویژه دارد. در مرحله کنونی به نظر من نه تنها افشای دو آلترناتیو بنیادگرای مذهبی مسیحی (بوش) و جمهوری اسلامی اهمیت دارد، طرح محدودیت سرمایه در پاسخگویی به خواست برابری جنسی (در عرصه های سیاسی اجتماعی ..) با طرح تجربه زنان در غرب هم باید در دستور کار باشد.